

بہارِ ہند

عہدہ گیللاس / ۲

رقص جن ما

۱۹۱۱
Housha

عمه گيلاس / ۲

رقص جن ها

محمد رضا شمس

تصويرگر: عزاله بيگدلو



عمه گیلان / ۲ رقص جن‌ها

نویسنده: محمدرضا شمس
تصویرگر: غزاله بیگدلو
ویراستار: هدا توکلی
مدیر هنری و طراح جلد: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: مریم عیدی
چاپ اول: ۱۳۹۵
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۲۱-۴
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۲۰-۷

سرشناسه: شمس، محمدرضا، ۱۳۳۶-
عنوان و نام پدیدآور: رقص جن‌ها/ محمدرضا شمس؛
تصویرگر غزاله بیگدلو.
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۸۸ ص: مصور
فروست: عمه گیلان؛ ۲.
شابک: دوره: ۴-۲۱-۲۵-۸۰۲۵-۶۰۰-۷-۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۲۱-۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبیا
یادداشت: گروه سنی: ب، ج
موضوع: داستان‌های کوتاه
موضوع: داستان‌های تخیلی
شناسه افزوده: بیگدلو، غزاله، ۱۳۵۹- - تصویرگر
رده‌بندی دیوپی: ۱۳۹۴ ر ۶۴۱ ش ۸۰۸ / ۸۳ دا
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۴۴۴۱۴

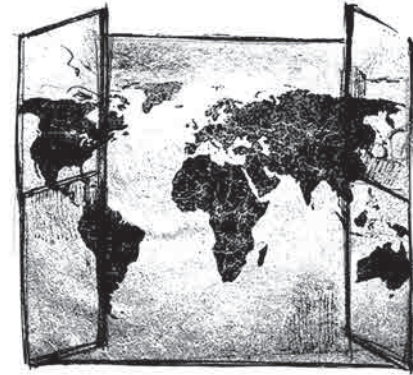
هوپا
Hoopaa

هوپا
Hoopaa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه دوم الف
پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۲۷۶۵
تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵ - info@hoopa.ir - www.hoopa.ir
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

شروع یه در

یه دری بود که هی باز می شد، هی بسته می شد. هی باز می شد، هی بسته می شد. هی باز می شد، هی بسته می شد تا اینکه یه بار بسته شد و دیگه باز نشد. یه بار هم باز شد و دیگه بسته نشد. دوباره یه بار بسته شد و دیگه باز نشد. باز هم یه بار باز شد و دیگه بسته نشد...



نقشه‌ی قرینه‌دره

شاید با خوردن بلوید:

«زرتک! اینله نقشه‌ی جهان.»

درست است. نقشه‌ی قرینه‌دره درست مثل

نقشه‌ی جهان است و با آن مو نمی‌زنند.

اگر باور نمی‌کنید، می‌توانید خوردن بلوید و از

نزدیک ببینید.



خواب سفید

در اتاقی نیمه‌تاریک که سایه‌ی درختان شال^۱ روی دیوارهایش می‌لرزند نوزاد عجیب و غریبی زیر کرسی دراز کشیده که تمام بدنش از مو پوشیده شده. نوزاد خرناسه‌ای می‌کشد و انگشت پشمالوی شستش را توی دهانش می‌چپاند و با حرص می‌مکد. جایی دور دست، پشت تپه‌های تاریک و از لابه‌لای درختان سیاه و نو^۲ صدای زوزه‌ی گرگ‌ها به گوش می‌رسد. ناگهان در اتاق، چهارتاق، باز می‌شود و زنی سراسیمه و شتابان به داخل می‌پرد. زن دامن چین‌دار فیروزه‌ای

۱. درخت سپیدار که به آن درخت سفید هم می‌گویند.

۲. نوعی درخت خودرو که در بیابان می‌روید. پوست این درخت سیاه است و ارتفاعش به حداکثر سه متر می‌رسد. از چوب محکم آن برای ساختن دسته‌ی بیل و کلنگ و داس و تبر استفاده می‌کنند.

رنگ‌ورورفته‌ای پوشیده و چکمه‌ی سیاهی به پا دارد که از برف سفید شده است. سوز سردی مثل سوسک به اتاق می‌دود و صورت پشمالوی نوزاد را جمع می‌کند. زن نوزاد را از زمین بلند می‌کند، به سینه‌اش می‌چسباند و با صدایی که به لالایی شبیه است کنار گوشش زمزمه می‌کند: «نمی‌ذارم دستتون به‌ت برسه. نمی‌ذارم تو هم یکی از اون‌ها بشی.» از دهانش بخار سفیدی بیرون می‌آید و در هوا محو می‌شود.

صدایش برایم آشناست، اما چهره‌اش در تاریک‌ترین روشنای اتاق خوب دیده نمی‌شود. صدای زوزه‌ی گرگ‌ها این بار از جایی نزدیک‌تر به گوش می‌رسد. شیشه‌ی پنجره‌ها می‌لرزد. درخت‌های شال توی باد تکان می‌خورند و سایه‌هایشان روی دیوار شکل‌های کج و معوجی می‌سازند. زن با عجله از اتاق بیرون می‌دود، از چند پله که نمی‌توانم بشمرمشان پایین می‌رود و خود را به کوچه می‌رساند. بیرون روشن‌تر از اتاق است و برف سنگینی می‌بارد.

صدای زوزه‌ی گرگ‌ها از هر طرف شنیده می‌شود. حتی از دیوارهای کوچه هم صدای زوزه‌ی گرگ می‌آید. زن راه می‌افتد و به‌سختی از میان برفی که تا زانوهایش می‌رسد می‌گذرد. به‌ته کوچه که می‌رسد می‌ایستد و نفسش را توی سینه حبس می‌کند. صدای شلپ‌شلپ پای گرگ‌ها روی برف شنیده می‌شود.

زن به نوزاد پشمالو خیره می‌شود. انگار با نگاهش از او می‌خواهد که ساکت بماند. بعد به طرف درخت سنجد پوشیده از برفی می‌دود و پشت آن پنهان می‌شود. گرگ‌ها از راه می‌رسند و هوا را بو می‌کشند. دندان‌های نیش بلندشان در سفیدی یک‌دست برف برق می‌زدند. آرام‌آرام با دهان‌های باز سمت درخت می‌روند. زن،



گرگ

گرگ جانوری وحشی و خطرناک از طایفه سگ سانان است که سری پهن، گردن کلفت، چشمان مورب و سفید و دم افشاره دارد. پوزه گرگ بیض شکل است و چهل و دو دندان قوی با قدرت خردکنندگی بالا دارد که به راحتی می‌تواند شکارش را از پا دریاورد.

گرگ‌ها خاکتری، زرد، قهوه‌ای مخلوط با موهای سیاه هستند. گرگ‌های ایرانی خاکتری‌اند. طول بدنشان صد و بیست تا صد و شصت سانتی‌متر و قدشان حدود شصت و شش تا هشتاد و یک سانتی‌متر است. آن‌ها کمی از خویشتندان اروپایی و آمریکایی‌شان کوچک‌ترند و وزنشان به حدود شصت کیلوگرم می‌رسد. عمری طولانی دارند و بدنشان از موهای زبر و خشن پوشیده شده است.

گرگ‌ها جانورانی بی‌افشاره و خاکی هستند. آن‌ها اهل تجمل و چشم و هم‌چشم نیستند و مثل آدم‌ها خودشان را برای خریدن ماشین‌های لوکس و پنت‌هاوس و ویلاهای آن‌چنانی هلاک نمی‌کنند و به در در نمی‌اندازند. به همین دلیل نه سرهم کلاه می‌گذارند و نه کلاه هم را برمی‌دارند. گرگ‌ها بی‌اف

ترسیده، خود را جمع می‌کند. گرگ‌ها از کنار درخت می‌گذرند. نوزاد پشمالو خرناس می‌کشد. زن جلوی دهانش را می‌گیرد. نوزاد دست زن را گاز می‌گیرد. صورت زن از درد در هم می‌رود. گرگ‌ها برمی‌گردند و با دیدن زن به سویش خیز برمی‌دارند. زن با یک دست نوزاد را محکم به سینه‌اش می‌فشارد و با دست دیگر آماده‌ی دفاع می‌شود. گرگ‌ها روی سر زن می‌پزند و دندان‌های نیش درازشان را توی گوشت تن او فرو می‌کنند. زن با یک دست آن‌ها را می‌تاراند. گرگی دستش را گاز می‌گیرد. زن ناله‌ای از درد می‌کشد. نوزاد به زمین می‌افتد. گرگ نوزاد را به دندان می‌گیرد و روی برف می‌کشد و با خود می‌برد. زن، ناامید، جیغ می‌کشد. گرگ‌ها لحظه به لحظه بیشتر می‌شوند، بیشتر و بیشتر. ناگهان همه جا تیره و تار می‌شود و من دیگر چیزی به جز تاریکی و سیاهی که هر لحظه غلیظ و غلیظ‌تر می‌شود نمی‌بینم و هیچ صدایی به جز زوزه‌ی وحشیانه‌ی گرگ‌ها و خرناس نوزاد پشمالو که انگار با خوشی می‌خندد نمی‌شنوم...

قانع و کم توقعند و معمولاً زیر ریشه و تنه‌ی درختان و یا سوراخ‌هایی که به وسیله‌ی جانوران دیگرم کرده شده زندگی می‌کنند. بالا نشین‌ها و مایه‌دارهایشان هم در سوراخ کوه‌ها زندگی می‌کنند. گزها جانورانی گوشتخوارند و اکثر گوشت گیرشان نیاید، که با وضعیت موجود چندان دور از انتظار هم نیست، انگور و هندوانه می‌خورند. اگر آن هم گیرشان نیاید، مثل گربه سراغ سطح‌های آشفال می‌روند و این طوری جانور دیگرمی به جمع شریف زیان‌پذیرها اضافه می‌شود.

صدای زوزه‌ی گزها از معروف‌ترین و ترسناک‌ترین صداهای طبیعت است. گزها برای برقراری ارتباط و هشدار، جمع کردن افراد گله و شروع و پایان حمله زوزه می‌کشند و می‌توانند صدای زوزه‌ی یکدیگر را از فاصله‌ی پنج تا شانزده کیلومتری بشنوند. البته امروزه با آمدن تلفن همراه گزها به جای اینکه گلویشان را جربده‌اند برای هم پیامک می‌فرستند. نوی پیامک‌هایشان هم پیر است از لطیفه‌های خنده‌دار و بانمک:

گز که بعد از کله‌ی جستجو آکری شللول و منلول رو گیر می‌آره، بعد از چت کردن باهاشون قرار می‌ذاره. وقتی می‌ره سر قرار

می‌بینه چویان دروغلو اومده.

چویونه با گوسفندهاش دعواش می‌شه، اون‌ها رو می‌بره

چمن مصنوعی.

آله لفتی اولین بزی که مرض قد گرفت کی بود؟

بزنز قندی.

فحش‌های گوسفندی:

با پس‌گردنی می‌زنم توکی دهنه‌ها! انگار از وحشی اومده.

هرچی بزرگ‌تر می‌شه، گنده‌تر می‌شه.

گزها در دسته‌های هشت تا س و پنج‌تایی زندگی می‌کنند و

مثل سگ از زن‌هایشان می‌ترسند. برای همین جامعه‌ی

گزها زن‌سالاری است و یک آلفا (گز ماده) رهبری

گروه را بر عهده دارد.

گزهای نر و ماده از محدودیت‌اندازانی هستند که تا آخر عمر با

هم زندگی می‌کنند و با دقت و وسواس خاصی از تولد‌هایشان

مراقبت می‌کنند. برای همین در دادگاه‌های خانوادگی‌شان

ملک پر نمی‌زند و هیچ‌کدام از سرپال‌های صدا و سیماشان

هم خوشبختانه در باره‌ی بچه‌های طلاق نیست!

اکبرمشدی

می گویم: «نمی دونم چیه، خوابه؟ کابوسه؟ رؤیاست؟ اما هرچی هست خیلی واقعیه.»

می گویم: «تا حالا بیشتر از صدبار دیدمش. هر بار هم واضح تر و واقعی تر از قبل بوده. اون قدر واقعی که انگار همین دیروز اتفاق افتاده.»

می گویم: «دیگه پاک گیج شدم. نمی دونم چی کار کنم. از هر کی می پرسم، یا نمی دونه یا اگه هم می دونه چیزی به ام نمی گه. گمون کنم دارند یه چیزی رو ازم قایم می کنند. نمی دونم چیه، ولی هرچی که هست باید خیلی مهم باشه.»

مثل همیشه با نرگس توی پارک زیر درخت بید مجنون نشسته ایم

و صحبت می‌کنیم. من عاشق درخت بید مجنونم، چون برگ‌های پریشانش که با وزش کوچک‌ترین نسیمی افشان می‌شود مرا یاد موهای نرگس می‌اندازد.

نرگس می‌گوید: «خُب، حالا این موضوع مهم چیه که این همه فکرت رو مشغول کرده؟»

می‌گویم: «یه بچه‌ی کوچیک و عجیب و غریب که گرگ‌ها می‌خواند بگیرنش، اما یه زنه که نمی‌دونم کیه از راه می‌رسه و اون رو برمی‌داره و فرار می‌کنه. گرگ‌ها دنبالش می‌کنند و رو سرش می‌ریزند و بچه رو ازش می‌گیرند.»

نرگس می‌گوید: «خُب، این چه دخلی به تو داره؟»

می‌گویم: «نمی‌دونم، اما یه حسی به‌ام می‌گه این ماجرا یه جورایی به من مربوط می‌شه. واسه همینه که دلم می‌خواد ازش سر دربیارم.»

نرگس به فکر فرو می‌رود و پوست خشک لب‌هایش را با دندان‌هایش می‌جود.

می‌گویم: «گمونم موضوع مهمیه، موضوعی که می‌تونه خیلی چیزها رو روشن کنه و زندگیم رو از این رو به اون رو کنه.»

نرگس می‌خندد. دلم مثل برگ‌های درخت بید مجنون می‌لرزد.

نرگس می‌گوید: «من می‌دونم باید چی کار کنیم.»

می‌پرسم: «چی کار؟»

چشمکی می‌زند و می‌گوید: «همین جوری مفتکی که نمی‌شه. خرج

داره.»

می‌گویم: «هرچی باشه قبول می‌کنم، فقط سنگین نباشه.»

می‌گوید: «نترس، سنگین نیست. خرچش دوتا ساندویج فری کثیفه!»

– همین؟

– با دوتا بستنی اکبرمشدی و یه سینما.

– دیگه؟

– هیچی.

– خجالت نکش. بگو.

خنده‌اش می‌گیرد: «نه دیگه، همین بسه.»

– باشه. قبوله. حالا بگو باید چی کار کنیم؟

– باید برگردیم به اون زمان و همه‌چیز رو از نزدیک ببینیم.

با کف دست به پیشانی‌ام می‌کوبم و می‌گویم: «راست می‌گی‌ها.

چرا به فکر خودم نرسیدی؟»

می‌گوید: «اگه قرار بود به فکر تو برسه که دیگه من و تو فرقی

با هم نداشتیم.» و باز می‌خندد و دندان‌های سفیدش را که میان

سرخ‌ی لب‌هایش مثل مروارید می‌درخشند بیرون می‌ریزد.

می‌گویم: «بر منکرش لعنت.»

می‌گوید: «بشمار.»

می‌شمارم: «یک، دو، سه...»

عمه کیلاس

جلد اول

نویسنده: محمدرضا شمس

تصویرگر: غزاله بیگدلو





نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که:
نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.
سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب راحت‌تر می‌شود.
و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درختی قطع نمی‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر